

حیات سیاسی امام صادق (ع)

محمد خطیبی

کادر علمی پژوهشکده تحقیقات اسلامی

چکیده

آشنایی با ابعاد مختلف زندگانی امامان شیعه از ضرورت‌های روزگار ما است؛ زمانه‌ای که شیعه پرچمدار حاکمیت دینی و عدالت علوی است. اینکه «امام صادق (ع) تنها یک شخصیت علمی و فرهنگی است یا شخصیت سیاسی هم دارد؟» پرسشی بود که نگارنده را بر آن داشت تا بار دیگر با این نگاه زندگانی امام را بازخوانی کند. دستاورد این مطالعه این نظریه است که تمام فعالیتهای علمی و فرهنگی امام قطعه‌ای از جدول (پازل) بزرگ سیاست ناب الهی حضرت بوده است. امام با توجه به شرایط ویژه دوران خود، سیاست عدم قیام مسلحانه علیه حاکمان جور و در مقابل، ایجاد نهضت بزرگ بیدارگری توده شیعه و آشنا کردن آنان با حقایق اسلامی و ولایت جانشینان برحق پیامبر اعظم (ص) را در پیش گرفت. حضرت برای اجرای این سیاست کلان از راهبردها و شیوه‌های خاصی بهره گرفت که عبارتند از: نهضت بزرگ تولید علم، مبارزه با فرقه‌گراییها، موضع‌گیری در برابر خلفا و مبارزان سیاسی و تقیه. کلید واژه‌ها: تولید علم، موضع‌گیریها، تقیه، امام صادق (ع).

مقدمه

به مناسبت شهادت امام صادق (ع) (۲۵ شوال - ۱۵ آبان) در این شماره از پیام بر آن شدیم به پرسشی درباره زندگانی امام (ع) پاسخ گوئیم: آیا می‌توان امام صادق را یک شخصیت سیاسی دانست؟

بررسی تاریخ زندگانی امام صادق (نخستین چهره‌ای را که از آن حضرت معرفی می‌کند، چهره علمی و فرهنگی است. حضرت بیشتر به عنوان یک شخصیت علمی و فقهی معروف است. شخصیت سیاسی امام (ع) کمتر از سوی پژوهشگران و محققانی که به بررسی زندگانی حضرت پرداخته‌اند مورد توجه قرار گرفته است. به همین دلیل نوشته‌ها و آثاری که جنبه سیاسی زندگانی حضرت را بیان دارند، بسیار اندک و انگشت شمارند. تمامی کتابهایی که درباره حضرت نوشته شده‌اند به نحو ضمنی و استطراری به گوشه‌هایی از حیات سیاسی امام اشارت برده‌اند. از این رو، این مقاله در صدد است بررسی دامنه دارتری را پیرامون ابعاد سیاسی زندگانی حضرت انجام دهد، امید است با عنایت خود حضرت از لغزش و خطا مصون بماند.

حقیقت آن است که امام صادق (ع) همانند همه امامان معصوم شیعه سیاست ناب الهی و دینی را در روزگار خود به یادگار نهاده‌اند که آشنایی با آن، الگوی کامل و ایده آلی است برای شیعیان و علاقه‌مندان به حضرت تا از این بعد زندگانی امام خود پیروی نموده و این سیره پاک حضرت را نیز چراغ راه خود قرار دهند. در فراز نخست زیارت جامعه کبیره آمده است: ... وقادة الامم... و ساسه العباد و ارکان البلاء....

مطالعه فرازهای مختلف زندگانی امام صادق (ع) ما را به این نظریه رهنمون می‌شود که فعالیتهای فرهنگی و علمی حضرت قطعه‌ای است از جدول (Pazel) بزرگ حیات سیاسی حضرت و راهبرد و شیوه‌ای برای تحقق استراتژی کلی سیاسی حضرت در مواجهه با حکام جور. همین چیزی که امروز از آرمانهای بلند مقام معظم رهبری، حضرت آیت الله خامنه‌ای - دام ظلّه العالی - سلاله پاک آن حضرت است. معظم له مکرر در مکرر بر مسئله تولید علم و پیشرفت علمی تاکید دارند که کارآمدترین راهکار در مقابله و مبارزه ملت ایران با استکبار جهانی و صهیونیزم بین الملل است. و عامل بزرگ استمرار و ماندگاری انقلاب اسلامی و سنگ زیرین تمدن بزرگ اسلامی در قرن ۲۱ نیز خواهد بود.

این نوشتار ابتدا به این پرسش توجه نموده است که چرا امام صادق (ع) با توجه به اضمحلال حاکمیت اموی و عدم استقرار حاکمیت عباسی و اعلام آمادگی برخی از سران و عوامل حاکمیت عباسی مثل ابوسلمه خلال برای انتقال قدرت به حضرت، به قیام مسلحانه

برای برپایی حکومت ایده‌آل اسلامی اقدام نکرد؟ سپس باتبیین سیاست استراتژیک امام با توجه به مقتضیات زمانی، راهکارهایی را که امام برای تحقق آرمان خود در پیش گرفت برمی‌شمرد.

حیات سیاسی امام صادق(ع)

ششمین امام شیعیان جعفر بن محمد صادق(ع) حیات سیاسی خاصی دارد که بر شرایط و مقتضیات سیاسی و اجتماعی ویژه‌ای استوار است. دوران امامت حضرت حدود یک قرن و نیم پس از ظهور اسلام و فتوحات اسلامی است. زمانی که تازه مسلمانان پرشماری از ملیتهای مختلف وارد جهان اسلام شده، از این طریق علوم و فنون ملت‌های صاحب تمدن بزرگ مانند ایران، روم، هند... را وارد دنیای اسلام نمودند.

بازار عقاید و آرای گوناگون رواج چشمگیری پیدا کرد. طبقات مختلف قاریان، مفسران، متکلمان، زندیقان، متصوفان، خوارج و مرجئه و... وارد فعالیتهای فرهنگی و سیاسی اجتماعی شدند^۱. در این برهه امت اسلامی دچار انواع درگیریها و کشمکشهای سیاسی و اجتماعی شدند. امام صادق(ع) نیز در زمینه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی و فرهنگی با معضلات فراوانی مواجه گردید. اوضاع سیاسی آن چنان غبارآلود شد که امت اسلامی نمی‌توانست واقعیت را چنانکه هست درکمند و مقدرات خود را تحت قیادت و حاکمیت انسانهای شایسته و لایق قرار دهد. امام صادق(ع) در چنین فضایی با دوگونه انحراف عمده در جامعه اسلامی مواجه بود:

الف. انحراف سیاسی و حکومتی که بانیان و سرمداران آن حاکمان و دولتمردان جائر اموی و عباسی بودند.

ب. انحراف اعتقادی و فکری توده مسلمان که خطرناک‌تر از انحراف نخست بود و امت را در ورطه گمراهی و انحراف از واقعیت مکتب اسلام در معرض نابودی و زوال قرار می‌داد^۲.

پرسش کلیدی این است که امام صادق(ع) در برهه‌های مختلف حیات سیاسی خود - دوران اموی، فترت میان دوره اموی و عباسی و دوره عباسی - که تحت نظر حاکمان ظالم

بود، و هم بر اثر اختناق و رعب و وحشت شدید، امت از اطراف حضرت پراکنده بوده‌اند، چه راهکارها و شیوه‌هایی را برای حفظ مکتب و هدایت امت در پیش گرفت؟

راهکارها و شیوه‌های سیاسی

امام(ع) بادر نظر گرفتن موقعیت جامعه اسلامی از نظر آگاهی مردمی و امکانات و توانایی‌های جبهه خودی به این نتیجه رسیده‌اند که قیام مسلحانه و انقلاب فراگیر برای بنای حکومت اسلامی و به دست گرفتن قدرت، کافی و کارآمد نیست. چون ضروری‌تر از تاسیس و ایجاد حکومت دلخواه، استمرار و تداوم آن است که باصرف آمادگی نظامی و برکناری حاکمان غاصب عملی نخواهد بود. بلکه پیش و بیش از آن باید زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی فراهم گردد تا توده مردم بیدار شده و همراه گردند و مسئولیت پاسداری از حاکمیت جدید و دستاوردهای آن را آگاهانه برعهده گیرند. گفتگوی امام صادق(ع) با سدید صیرفی پشتوانه و موید این مدعا است: از سدید روایت است که بر امام صادق(ع) وارد شدم و به او گفتم: خدای را چه نشسته‌ای؟ فرمود: ای سدید چه اتفاقی افتاده است؟ گفتم: از فراوانی دوستان و شیعیان شما سخن می‌گویم. فرمود: فکر می‌کنی چندتن باشند؟ گفتم: یکصد هزار. فرمود: یکصد هزار؟ گفتم: آری و شاید دویست هزار! فرمود: دویست هزار؟ گفتم: آری و شاید نیمی از جهان!... سدید در ادامه چنین گفت: آنگاه امام(ع) ساکت ماند و سخنی بر زبان نیاورد. اما هنگامی که همراه امام(ع) به سوی «ینبع» می‌رفتیم، حضرت به گله‌ای از بزها نگرست و به من فرمود: ای سدید، اگر شیعیان ما به عدد این بزها بود بر جای نمی‌نشستم!^۳

امام در پی این سیاست استراتژیک و تصمیم کلان سیاسی، برنامه‌ای را تنظیم نمود که دو هدف عمده را به دنبال داشت: اول، هدف ایجابی فراهم آوردن پایگاههای تبلیغی برای بیداری مردمی و تقویت هوشیاری آنان و حراست آنها از انحرافات عقیدتی فرهنگی و سیاسی.

دوم: هدف سلبی، برای به چالش کشیدن حاکمان جانر و برانگیختن انزجار عمومی علیه آنان و بازداشتن مردم از بی تفاوتی در برابر ستمگریهای آنان.

امام صادق برای دستیابی به این هدفهای بزرگ، راهکارها و شیوه‌هایی را با توجه به مقتضیات زمانه خود در پیش گرفت که به اهم آنان اشاره می‌کنیم.

۱. تقیه

امام صادق (ع) تنها امامی بود که با دو حکومت مروانی و عباسی معاصر بود. دو دسته حاکمانی که اسیر شهوترانی و استبداد و افراط در عیش و نوش و لذت‌گامی خود بودند. اینان عملاً با شریعت اسلامی و با پیامبر اعظم اسلام به نبرد برخاستند. امام که در دوره هریک از این حاکمان غاصب شاهد بی‌مهری به دین و شریعت اسلامی از یک سو و حاکمیت فساق و فجره از دیگر سو بود با توجه به اوضاع اجتماعی و سیاسی و نداشتن حمایت مردمی و عده و عده کافی برای مبارزه رودرو با حاکمیت، راهکار موثر برای صیانت اسلام ناب و کیان شیعه را «تقیه» می‌دانست.^۴ امام (ع) از تقیه به عنوان یک تاکتیک و روش کارآمد برای سیاست حکیمانانه خود بهره گرفت. واژه تقیه از ریشه «وقایه» به معنای سپر است. ابزاری که انسان خود را پشت آن پنهان می‌کند و خطرات را از جان و دارایی‌های ارزنده خود دفع می‌نماید.

شیعه برای اثبات حقانیت روش تقیه از دلایل چهارگانه بهره می‌گیرد: از قرآن به آیاتی از جمله آیه ۲۸ سوره آل عمران استناد می‌کند. مفاد آیه شریفه آن است که خداوند به مومنان اجازه می‌دهد به هنگام خطر و ترس از آزار کافران، تظاهر به دوستی آنان نموده، خود را از خطر برهانند.^۵ پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

از سنت هم روایات بسیاری بر درستی روش تقیه و لزوم آن دلالت دارد که از بیان آنها پرهیز می‌شود. از این رو، اشاره به روایاتی که در تفسیر ماجرای عمار وارد شده‌اند برای اثبات مدعای ما بسنده است.^۶

فقیهان شیعه نیز بر مشروعیت بلکه وجوب تقیه در شرایط خود اتفاق نظر و به اصطلاح اجماع دارند. عقل نیز به طور قطع حکم می‌کند که انسان در خطرگاهها تا آنجا که می‌تواند موظف است جان و مال خویش را از نابودی و ضرر حفاظت کند و خود را در مهلکه قرار ندهد. سیره عقلا هم همین است، زیرا انسان به طور غریزی و فطری در مواقع خطر از سلاح تقیه استفاده می‌کند. تاریخ اسلام نیز از روزگار نخستین خود شاهد صادقی است بر اینکه تقیه به عنوان یک ابزار ضروری، پناه مسلمانان بوده است.

بنابراین، تقیه از زمان امام صادق (ع) آغاز نشده و پایان هم نیافته است. به راستی اگر امامان شیعه روش تقیه را در پیش نمی‌گرفتند و همه آشکارا در برابر دشمنان می‌ایستادند و کشته می‌شدند، آیا امروز از اسلام و مسلمانی نام و نشانی باقی می‌ماند؟ با توجه به اهمیت تقیه در حفظ و ماندگاری اسلام، امام صادق (ع) در حدیثی به صراحت فرمود:

التَّقِيَّةُ دِينِي وَدِينِ آبَائِي وَلَا دِينَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ وَإِنَّ الْمَذِيغَ لَأَمْرِنَا كَالْجَاحِدِيَّةِ.^۷

تقیه دین من و دین پدران من است و آن کس که تقیه ندارد، دین ندارد. البته کسی که اسرار و رازهای ما را فاش کند همانند کسی است که منکر حق ما شود. دیگر بار که حضرت با اصحاب نزدیک خود راز دل می‌کند، از اهمیت تقیه چنین پرده برمی‌دارد:

لَا تُذَيِّعُوا أَمْرَنَا وَلَا تُخَدِّثُوا بِهِ إِلَّا أَهْلَهُ فَإِنَّ الْمَذِيغَ عَلَيْنَا بَرُّنَا أَشَدُّ مَوَؤَنَةً عَلَيْنَا مِنْ عَدُوِّنَا
إِنْصَرَفُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ وَلَا تُذَيِّعُوا أَمْرَنَا.^۸

امر ما را آشکار نکنید و آن را جز با اهله در میان نگذارید. زیرا زحمت و دردسر کسی که راز ما را آشکار می‌کند از دردسر دشمن ما بیشتر است پراکنده شوید - رحمت خدا بر شما بادا - و راز ما را افشا نکنید.

در سخن دیگر به مُدْرِك بن هزهاز از اصحاب مورد اطمینان خود می‌فرماید:

يَا مُدْرِكُ إِنَّ أَمْرَنَا لَيْسَ بِقَبُولِهِ وَلَكِنْ بِصِيَانَتِهِ وَكَيْفَانِهِ مِنْ غَيْرِ أَهْلِهِ.^۹

ای مدرک ولایت ما تنها با پذیرفتن آن تمام نمی‌شود، بلکه نگهداری این امانت و حفظ آن از نااهلان شرط است.

اهمیت روش تقیه و استفاده حضرت از آن نه تنها از روایات فراوانی که از سوی امام صادر شده، ظاهر است از روش عملی آن حضرت که در مجالس درس خود بزرگان و سرشناسان اهل سنت مانند مالک، ابوحنیفه و... را می‌پذیرفته است نیز به روشنی آشکار است.^{۱۰}

۲. نهضت بزرگ تولید علم

امام (ع) با استفاده از دوره فترتی که پس از فروپاشی حکومت اموی و پیش از استقرار حاکمیت عباسی به وجود آمد نهضت بزرگ تولید علم را برای تعمیق بیداری اسلامی و معرفی تعالی ناب محمدی (ص) در زمینه‌های زیر ایجاد کرد:

الف. انتشار آموزه‌های عقیدتی، اخلاقی و عملی شریعت ناب اسلامی: برای این منظور حضرت بزرگ‌ترین دانشگاه اسلامی را در مدینه بنا نهاد. مسجد پیامبر اکرم (ص) کانون درس و بحث علوم و فنون مختلف قرار گرفت و مرکز بزرگ تولید علوم اسلامی شد.

ب. پرورش نخبگان علمی و فرهنگی: دانش‌آموختگان دانشگاه بزرگ جعفری را بالغ بر ۴۰۰۰ تن برشمرده‌اند. از شاگردان ممتاز و چهره‌های ماندگار این دانشگاه بزرگ کسانی مانند مفضل بن عمر، مومن الطاق، هشام بن حکم، محمد بن مسلم، زرارۀ بن اعین و جابر بن حیان... اند. افراد معروفی مانند ابوحنیفه، مالک بن انس، سفیان ثوری و محمد بن حسن شیبانی و یحیی بن سعید... از اهل سنت نیز افتخار شاگردی امام صادق (ع) را دارند.^{۱۱}

ج. تعلیم شاخه‌های مختلف علوم: علومی مانند کلام، فلسفه، ریاضیات، شیمی، فقه، حدیث، تفسیر و علوم قرآنی... در این مرکز بزرگ علمی تولید و ترویج شد و دانشمندان بزرگی در این رشته‌ها تربیت شده‌اند.

از میراث‌های گرانبهای دانشگاه جعفری احادیث پرشماری است که از آن دوران باقی مانده است. ابان بن تغلب به تنهایی ۳۰ هزار حدیث از حضرت روایت کرده است. محمد بن مسلم نیز روای شانزده هزار حدیث از حضرت است. روایات نقل شده از جابر جعفری کوفی بیرون از شمار است.^{۱۲}

۳. مبارزه با فرقه‌سازها

راهکار سیاسی دیگر امام در حیات سیاسی اش مبارزه با فرقه‌سازی‌ها و فرقه‌گراییهای انحرافی و پاسداری از مذهب شیعه بود. مهمترین فعالیت‌های حضرت در این باره عبارتند از:

الف. مبارزه با جریان غُلُو: از فرقه‌های انحرافی که از زمان امام علی (ع) در جهان اسلام سر برآورد، فرقه غالیان بوده است. این فرقه از درون مذهب شیعه سبب سستی و فروپاشی عقاید شیعیان شده، و از بیرون نیز به دلیل انتساب به تشیع، شیعیان را نزد دیگر مسلمانان، افرادی لایبالی و بی توجه به احکام الهی معرفی می‌کرد و موجبات بدبینی دیگر مسلمانان را به شیعه فراهم می‌آورد. از این رو بود که برخی، شیعیان را متهم کرده‌اند که آنان براین باورند که به دلیل دوستی و ولایت اهل بیت (ع) از انجام اعمال صالح بی‌نیاز و از عذاب الهی در امانند.^{۱۳} اقدامات امام صادق (ع) در مواجهه با نحله غُلُو و طرد غالیان چنین بود:

اول. پراکندن شیعیان از اطراف غالیان: امام صادق (ع) با اشاره به اصحاب ابوالخطاب و

دیگر غالیان به مفضل فرمود: یا مفضل لا تقاعدوهم و لا تواکلوهم و لا تشاربوهم و لا تصافحوهم^{۱۴}.

ای مفضل با غلات نشست و برخاست نکنید، با آنان هم غذا نشوید، همراهشان چیزی نروشید، و با آنان دست ندهید.

امام (ع) با حساسیت ویژه نسبت به جوانان شیعه می فرمود:
احذروا علی شباکم الغلاء، لا یفسدوهم، الغلاء شرّ خلق الله یصغرون عظمه الله و یدعون الربوبیه لعبادالله.

درباره جوانان از اینکه غالیان آنان را فاسد کنند به هوش باشید. غالیان بدترین آفریدگان خدایند عظمت خدا را کوچک می شمارند و برای بندگان خدا ادعای ربوبیت می کنند^{۱۵}.

دوم. انکار عقاید غالیان: امام (ع) برای اعلام براءت از غالیان، عقاید آنان را انکار نموده و با میزان قرار دادن کتاب خدا (قرآن) برای ارزیابی گفته های خود، از شیعیان خواست به ادعاهای نادرست غلات اعتنایی نکنند.

سدیر صیرفی نزد امام صادق (ع) آمد و گفت: جانم به فدایت، شیعیان شما درباره شما اختلاف دارند. بعضی می گویند که در گوش شما سخن گفته می شود. برخی دیگر می گویند به شما وحی می شود. بعضی بر آنند که به قلب شما الهام می شود. بعضی می گویند در خواب می بینید بعضی هم می گویند به کتابهای پدران خود فتوا می دهید. کدامیک را باید بگیریم؟ امام (ع) فرمود:

لا تأخذ بشیء مما یقولون، نحن حجّة الله وأمناءه علی خلقه، خلأنا من کتاب الله وحرامنا منه^{۱۶}.

از چیزهایی را که می گویند نگیر، ما حجت خدا و امینان او بر خلق او هستیم. حلال و حرام ما از کتاب خداوند است.

سوم. تهدید غالیان: «سهمی» در کتاب خود نقل کرده است که عیسی حجراتی گفت: نزد جعفر بن محمد الصادق (ع) رفته، پرسیدم: آیا چیزی را که از این قوم (غالیان) شنیده ام باز گویم؟ امام فرمود: بگو. گفتم: «فان طائفة منهم عبدوك واتخذوك إلهاً من دون الله و طائفة أخرى وألوا لك النبوة و...»؛

گروهی از ایشان تو را عبادت می کنند و تو را خدایی به جای خداوند می دانند. دسته

دیگری هم تو را در حد نبوت بالا می‌برند...، با شنیدن این سخن امام(ع) آنقدر گریه کردند که محاسنش از قطره‌های اشک پر شد. آنگاه فرمود:

إِنْ أَمَكَنْتَى اللَّهُ مِنْ هَوْلَاءِ فَلَمْ أَسْفِكْ دِمَائَهُمْ سَفَكَ اللَّهُ دَمَ وَلَدِي عَلِيٍّ يَدِي^{۱۷}.

اگر خداوند مرا بر اینان مسلط کند و من خونشان نریزم، خداوند خون فرزندانم را به دستم بریزد! چهارم، لعن و نفرین غالیان: امام در موارد متعدد غالیان را مورد لعن قرار داده، از آنها اعلام برائت نمود:

لَعَنَ اللَّهُ مَنْ قَالَ فِينَا مَا لَا تَقَوْلُهُ فِي أَنْفُسِنَا وَلَعَنَ اللَّهُ مَنْ أَرَانَا عَنِ الْعُبُودِيَّةِ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقْنَا وَإِلَيْهِ مَأْبُنَا وَمَعَادُنَا وَيَدِهِ نَوَاصِينَا^{۱۸}.

در مورد دیگری فرمود:

لَعَنَ اللَّهُ الْمُعَوَّضَةَ فَأَتَتْهُمْ صَغُرُوا عَصِيَانَ اللَّهِ وَكَفَرُوا بِهِ وَآمَرُوا بِهٖ وَضَلُّوا فِرَاراً مِنْ إِقَامَةِ الْقَرَائِضِ وَآدَاءِ الْحَقُوقِ^{۱۹}.

خدا مفضوه را لعنت کند، زیرا که آنها نافرمانی خداوند را کوچک شمردند و به او کافر شدند و شرک آوردند و گمراه شدند تا از برپایی واجبات و انجام حقوق فرار کنند.

ب. پاسداری از فقه شیعه: امام صادق(ع) با استفاده از فرصت پیش آمده پس از فروپاشی حکومت امویان، توجه مسلمانان را به اهل بیت عصمت جلب نمود و آنان را از پیروی دشمنان اهل بیت باز داشت. این امر زمینه ساز شکل‌گیری فقه ویژه شیعه به نحو مستقل و اساسی شد. روایات فراوانی فعالیت‌های امام در این زمینه را گزارش نموده‌اند: در روایتی امام(ع) می‌فرماید: ايتها العصابة به عليكم بأثار رسول الله(ص) وسنته و آثار الائمة الهداه من اهل بيت رسول الله(ص).^{۲۰}

ای گروه شیعیان، بر شما باد به اینکه به آثار و سنت رسول خدا(ص) رجوع کنید و به آثار امامان هدایت یافته از خاندان رسول خدا.

در روایت دیگری به یونس بن ضببان فرمود:

يا يونس ان اردت العلم الصحيح فَعِنْدَنَا اهل البيت، فانا ورثنا و اوتينا شرع الحكمة و

فصل الخطاب.^{۲۱}

ای یونس، علم درست نزد ما اهل بیت است. زیرا که ما راه‌های حکمت و معیار تشخیص خطا از صواب را به ارث برده‌ایم.

ابان بن تغلب از بزرگان عالم تشیع درباره نقش امام صادق(ع) در معماری و ماندگاری فقه شیعه چنین می‌گوید:

الشيعية الذين اذا اختلف الناس عن رسول الله(ص) اخذوا بقول علي عليه السلام و اذا اختلف الناس عن علي اخذوا بقول جعفر بن محمد(ع)^{۲۲}.

شیعه آنانی اند که هنگامی که مردم درباره رسول خدا(ص) به اختلاف افتادند، از سخن علی(ع) پیروی کردند و وقتی که مردم درباره علی به اختلاف افتادند، سخن جعفر بن محمد(ع) را گرفتند.

ج. پاسداری از قرآن: در زمان امام صادق(ع) انحرافات فکری فراوانی رواج یافت که براین تئوری استوار بودند که «السنه قاضیه علی الکتاب» سنت بر کتاب داوری دارد. امام(ع) در مقابل این نظریه انحرافی، قرآن را اصل و حدیث را فرع معرفی نمود. و فرمود: معیار درستی و نادرستی احادیث، سازگاری و هماهنگی آنها با مفاهیم قرآنی است. از این رو، مکرر می‌فرمود:

اذا ورد عليكم حديث فوجدتموه له شاهد امن كتاب الله او من قول رسول الله(ص) و الا فالذي جاءكم به اولی به^{۲۳}.

هرگاه حدیثی به شما رسید اگر شاهی از قرآن یا حدیث رسول خدا(ص) برای آن یافتید، بپذیرید و الا آن کسی که آن را آورده است به آن سزواتر است.

و فرمود: ما آتاکم عننا من حدیث لا یصدقہ کتاب الله فهو باطل^{۲۴}. حدیثی که از جانب ما برای شما می‌آورند در حالی که کتاب خدا آن را تصدیق نمی‌کند، پس آن باطل است.

و باز فرمود: ما لم یوافق من الحدیث القرآن فهو زخرف^{۲۵}.

این آموزه متعالی و حساسیت حضرت نسبت به آن عاملی شد برای پیشگیری از بسیاری از لغزشهای سیاسی و اجتماعی و فکری و عقیدتی.

د. معرفی رهبران شایسته: امام جعفر صادق(ع) برای آشنایی مردم با نظام امامت و جانشینان شایسته پیغمبر و رهبران به حق جامعه اسلامی، در فرصت‌های مناسب نمایندگان و مبلغانی را به اقصی نقاط کشور اسلامی اعزام می‌فرمود. برای نمونه، شخصی

از اهالی کوفه را به خراسان فرستاد. او مردم را برای پذیرش ولایت امام صادق ترغیب نمود. جمعی از مردم بر اثر تبلیغات او به امام (ع) گرایش پیدا کردند. گروهی هم از پذیرش ولایت امام ابا نمودند و جمع سومی راه احتیاط را در پیش گرفته و توقف کردند. هر سه گروه نمایندگانی را برای دیدار با امام (ع) به مدینه فرستادند. یکی از نمایندگان گروه سوم در جریان سفر، با کنیز یکی از همسفران خود همبستر شد، اما کسی از همراهان از آن آگاه نشد. هنگامی که در مدینه به حضور امام رسیدند، همان شخص به نمایندگی دیگران آغاز به سخن کرد و گفت: مردی از کوفیان به منطقه ما آمد و مردم را به اطاعت شما فراخواند. گروهی پذیرفتند و گروهی مخالفت کردند و گروهی نیز از روی پرهیزگاری و احتیاط توقف کردند.

امام فرمود: تو از کدام گروهی؟ گفت: من از پرهیزگاران و احتیاط کارانم. امام فرمود: تو که اهل پرهیزگاری هستی، چرا فلان شب احتیاط نکرده، آن عمل خائنانه را مرتکب شدی؟!^{۲۶}

۴. مواضع امام در مقابل خلفا و مبارزان سیاسی

الف. موضعگیری امام در برابر منصور: از فرازهای مهم حیات سیاسی امام (ع) مواجهه و رفتار حضرت با خلیفه غاصب عباسی منصور دوانیقی و ماموران او است. این قطعه از زندگانی حضرت ماجراهای خواندنی و شگفت انگیزی را در تاریخ به یادگار نهاده است. زیرا امام گاهی بالحن بسیار آرام و ملایمی با منصور سخن گفته است و گاهی هم با نهایت شدت و صلابت با او و اطرافیانش برخورد کرده است. اینک به اختصار به چند نمونه از رفتارهای امام با منصور در ذیل اشاره می شود:

امام (ع) در عین اینکه در موازادی که به دربار عباسی احضار می شود با آرامی و تواضع با منصور صحبت می کند. مثلاً در موردی وقتی منصور، امام را به براندازی حکومتش متهم کرد، امام فرمود:

به خدا سوگند من اینکار را نکرده ام و آن را جایز نمی دانم، و به آن عقیده ندارم و در همه حال اطاعت از شما را لازم می دانم. من دیگر پیر و ناتوان شده ام، اگر می خواهی مرا در زندان باز داشت کن تا مرگم فرارسد که چندان دور نیست.^{۲۷}

در مورد دیگر با صلابت و تهدید خطاب به منصور می فرماید: اگر دست از اذیت و آزار ما نکشی، هر روز پنج نوبت تو را نفرین می کنم.^{۲۸}

یک بار منصور نامه‌ای برای امام فرستاد و در آن نوشت چرا مانند دیگران هر روز نزد ما نمی‌آیی و به دیدار ما نمی‌شتابی؟ امام (ع) در جواب فرمود:

کاری نکرده‌ایم که به دلیل آن از تو بترسیم و اهل تقوا، معنویت و آخرت هم نیستی که به امید آن نزد تو آییم، ترا در میان نعمت هم نمی‌بینیم تا تهنیت و تبریکت گوئیم. و تو نیز این مقام را برای خود مصیبت نمی‌دانی تا به تو تسلیت گوئیم. پس ما را با تو چه کار است؟! منصور پاسخ داد با ما مصاحبت کن تا پند و اندرزمان دهی.

امام فرمود: دنیا خواهان تو را نصیحت نمی‌کنند و اهل آخرت نیز با تو هم‌نشین نگردند.^{۲۹} زمانی دیگر نیز امام صادق (ع) به نزد منصور احضار شد. ربیع - خادم منصور - در آستانه در جلو آمد و گفت: ای اباعبدالله، منصور فوق العاده از تو خشمگین است و از شدت خشم آتش گرفته است. شنیدم که می‌گفت: به خدا قسم تمام نخلستانها را از ایشان گرفته از میان می‌برم و فرزندانشان را به اسارت می‌گیرم.

امام (ع) وارد شد، سلامی گفت و نشست. منصور رو به امام کرد و گفت: به خدا قسم تصمیم دارم نخلهایتان را بریده، مال و ثروتان را مصادره کنم!

امام (ع) فرمود: ای امیر، خداوند متعال ایوب را گرفتار کرد و او صبر پیشه کرد. به داود ناز و نعمت داد، او شکرگزاری کرد. به یوسف قدرت و مکننت داد، او از گناه برادرانش چشم پوشید. تو از نسل آنانی و باید از آنان پیروی کنی.

منصور آرام گرفت و گفت: راست گفتی، من شما را بخشیدم.

امام سخنانش را ادامه داد و فرمود: ای امیر دست احدی به خون آلوده نشد، مگر آنکه حکومت و سلطنتش از دست رفت.

آنگاه با کمی عصبانیت و تندى فرمود: ای امیر کمی آرام باش. این قدرت و حکومت در دست آل سفیان بود اما وقتی یزید، حسین (ع) را شهید کرد، از دستشان بیرون رفت و آل مروان وارث آنها شدند و چون هشام، زید را به قتل رساند دولت او هم زائل شد و محمد بن مروان برجای او نشست. او هم ابراهیم را بکشت، حکومت از دست داد تا اینکه اکنون در دست تو است.

منصور که با شنیدن این سخنان آرام شده بود، در جواب گفت: راست می‌گویی.^{۳۰}

ب. موضع حضرت درباره قیام زید: از حوادث مهم دوران امام صادق (ع) جنبش علویان از جمله قیام زید بن علی بن حسین (ع) در سال ۱۲۲ هجری بوده است. زید برادر امام باقر و عموی امام صادق از رجال فرهیخته و عالی‌مقدار خاندان نبوت و مردی دانشمند، زاهد و شجاع بود.^{۳۱} او از ظلم و بیداد حاکمان اموی بسیار ناراحت بود و عقیده داشت باید با قیام مسلحانه، حکومت فاسد اموی را سرنگون ساخت. در روایات شواهد فراوانی وجود دارد که قیام زید با موافقت و مشاوره امام صادق (ع) بوده است. از جمله این روایات، بیان نورانی امام رضا (ع) در پاسخ مامون است که فرمود:

پدرم موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد نقل کرد که او می‌فرمود: ... زید برای قیام خود با من مشورت کرد و من به او گفتم: عمو جان اگر دوست داری که همان شخص به دار آویخته در کناسه (کوفه) باشی، راه تو همین است.

وقتی زید از حضور امام (ع) بیرون رفت، امام فرمود: وای به کسی که ندای او را بشنود و به یاری اش نشتابد.^{۳۲}

شاهد دیگر، سخن امام صادق است که به یکی از یاران شجاع زید که شش تن از امویان را در رکاب زید کشته بود، فرمود: خداوند مرا در این خونها شریک گرداند. به خدا سوگند عمویم زید روش علی و یارانش را در پیش گرفت.^{۳۳}

در روایت دیگری امام (ع) فرمود: خدا او را (زید) را رحمت کند، مرد مؤمن، عارف، عالم و راستگویی بود. اگر پیروز می‌شد به عهد خود وفا می‌کرد و اگر قدرت و حکومت را به دست می‌آورد، می‌دانست آن را به چه کسی بسپارد.^{۳۴}

از این دست روایات استفاده می‌شود که امام صادق فقط به فعالیت فرهنگی بسنده نکرده، بلکه از راه حمایت از مبارزات سیاسی و هدایت و مشورت مخالفان حاکمیت اموی و عباسی هم با حاکمان جائر مبارزه می‌کردند.

ج. موضعگیری امام در برابر ابوسلمه: از عوامل مهم پیروزی بنی عباس، دو شخصیت معروف به نامهای ابوسلمه خلال - مشهور به وزیر آل محمد - و ابومسلم خراسانی بودند.

شعار اصلی عباسیان دعوت به «الرضا من آل محمد» بود. پیامی که این شعار برای مردم داشت این بود که فردی از خاندان پیامبر (ص) که در واقع جز علویان کسی نبود، به خلافت می‌رسد. به دلیل عدم تلاش علویان و کوشش‌های بی‌وقفه عباسی‌ها، جریان خلافت به نفع آنها خاتمه یافت. پیروزی نهایی عباسیان تا مدتی بسته به عملکرد ابوسلمه بود که در کوفه سفاح و منصور را زیر نظر داشت. او به محض سقوط امویان، برای سفاح از مردم بیعت گرفت. اما طولی نکشید که مورد خشم سفاح واقع شد و به اتهام دعوت مردم به سوی علویان و تلاش برای جایگزین کردن علویان به جای عباسی‌ها به قتل رسید.

بنابر نقل مسعودی در مروج الذهب، ابوسلمه پس از مدتی به فکر افتاد خلافت را از آل عباس به آل ابیطالب بازگرداند. از این رو، نامه‌ای به دو شخصیت نامی علویان - امام صادق (ع) و عبدالله بن محض - نوشت و در آن ابراز تمایل کرد در صورت موافقت آنها برای ایشان از مردم بیعت بگیرد. امام صادق (ع) چون می‌دانست چنین دعوتی مبنای محکمی ندارد، حتی اگر هم پایه‌ای داشته باشد امام خود با توجه به شرایط، زمان را برای به دست گرفتن حاکمیت مناسب نمی‌داند، در پاسخ فرستاده ابوسلمه فرمود: ابوسلمه شیعه کس دیگر است^{۳۵} و دست رد بر سینه نامحرم زد.

استاد شهید مرتضی مطهری در تحلیلی موضع امام نسبت به ابوسلمه را چنین توضیح می‌دهد:

با وصفی که مسعودی (و دیگران در باره ماجرای ابوسلمه و امام صادق نوشته‌اند) به نظر من قضیه ابوسلمه خیلی روشن است. ابوسلمه مردی سیاسی بود نه شیعه و طرفدار امام (ع). به عللی که بر ما مخفی نیست، یک مرتبه سیاستش از اینکه به نفع آل عباس کار کند تغییر می‌کند. هر کسی را که هم نمی‌شد [برای خلافت معرفی کرد، زیرا] مردم قبول نمی‌کردند، از حدود خاندان پیامبر (ص) هم نباید خارج شد، یک کسی باید باشد که مورد قبول مردم باشد. دو شخصیت مبرز پیدا کرد: عبدالله بن محض و حضرت صادق. سیاست مآبانه یک نامه به هر دو نوشت که تیرش به هر جا اصابت کرد، استفاده کند.

بنابراین، در کار ابوسلمه، هیچ مسئله دین و خلوص مطرح نبود. او می‌خواست کسی را

ایزار قرار دهد. علاوه آنکه این کار، کاری نبود که به نتیجه برسد و دلیلش هم این است که هنوز جواب نامه نیامده ابوسلمه از میان رفت و غائله به کلی خوابید^{۳۶}.

د. موضع امام در برابر نفس زکیه: از آنجا که بنی عباس ابتدا زمینه را برای حاکمیت خود فراهم نمی دیدند، به فکر افتادند تا از محبوبیت فردی از آل علی (ع) به عنوان سرپل استفاده کنند، بعدها در موقعیت مناسب او را از میان بردارند. برای این منظور «محمدنفس زکیه» را نشان کردند.

ابوالفرج اصفهانی، جریان بیعت علویان و عباسی ها با نفس زکیه را به تفصیل ثبت کرده است. بنابر نقل او، از عباسی ها داود بن علی، ابراهیم امام، صالح بن علی، منصور و سفاح در بیعت حضور داشتند. وقتی در این محفل از امام صادق سخن به میان آمد، عبدالله به حسن (عبداله محض)، پدر نفس زکیه گفت: جعفر را فراخوانیم تا کار شما را خراب نکند. آنگاه برخاست و شروع به خواندن خطابه کرد و از حاضران چنین خواست: بیایید تا با یکی از افراد خودمان بیعت کرده، از خداوند بخواهیم بلکه ما را بر بنی امیه پیروز کند. بعد گفت: ایها الناس شما همه می دانید که مهدی امت همین پسر من - محمد نفس زکیه - است. بیایید با او بیعت کنید.

منصور عباسی گفت: به عنوان مهدی امت نه، اما به عقیده من آن کسی که از همه برای مسئله خلافت مناسب تر است، همین جوان است. عبدالله درست می گوید بیایید و با او بیعت کنید. حاضران نیز همه حرف منصور را تایید کرده، با محمد بیعت کردند. پس از بیعت، امام صادق (ع) را نیز به جلسه فراخواندند. هنگام ورود حضرت به مجلس، عبدالله محض که ریاست جلسه را بر عهده داشت به احترام امام برخاست و ایشان را کنار خود جای داد و دوباره سخنان خود را درباره مهدی امت بودن فرزندش تکرار کرد. او به امام (ع) گفت همه با فرزندم بیعت کردند، شما هم با مهدی امت بیعت کن. امام فرمود: چنین نکنید. زیرا آن امر [مهدی امتی که پیامبر (ص) خبر داده است] هنوز هنگامش نرسیده است. عبدالله اگر تو گمان می بری این پسرت مهدی امت است اشتباه می کنی! پسرت مهدی امت نیست و اکنون نیز زمان این مسئله نیست. اگر شما می خواهید به نام مهدی با او بیعت کنید.

من بیعت نمی‌کنم. اما اگر قیام شما برای اجرای امر به معروف و نهی از منکر و مبارزه علیه ظلم باشد، من بیعت می‌کنم و ما تو را که بزرگ خاندان مایی رها نمی‌کنیم. و در این کار [امر به معروف و نهی از منکر... با پسر بیعت می‌کنیم.

عبدالله از سخنان امام(ع) ناراحت شد و گفت: تو برخلاف عقیده‌ات سخن می‌گویی خود می‌دانی که پسر من مهدی امت است، اما تو به دلیل حسادت این حرفها را می‌گویی.

امام فرمود: به خدا قسم حسد مرا بر آن وادار نکرده است. آنگاه دستش را بر شانه ابوالعباس سفاح زد و فرمود: این و برادرانش و فرزندانشان به خلافت می‌رسند و شما و پسرانتان نخواهید رسید.

سپس حضرت دستی بر شانه عبدالله بن حسن زد و فرمود: این خلافت به تو و فرزندان تو نمی‌رسد، آنها را به کشتن نده. بعد از جایش برخاست و آهسته به عبدالعزیز بن عمران زهری فرمود: آیا آنکه قبای زرد بر تن داشت [منصور] را دیدی؟ گفت: آری. فرمود: به خدا قسم ما می‌بینیم که همین مرد در آینده بچه‌های عبدالله را خواهد کشت!

تاریخ سخنان آینده نگران امام(ع) را ثابت کرد و طولی نکشید که محمد بن عبدالله و برادرش ابراهیم پس از قیام به دست عباسی‌ها کشته شدند.

امام صادق(ع) به محمد بن عبدالله علاقه‌مند بود. ابوالفرج می‌نویسد: وقتی امام(ع) محمد را می‌دید چشمانش از اشک پر می‌شد و می‌فرمود: جانم به قربانش. مردم حرفهایی درباره او می‌گویند که واقعیت ندارد. او حتما کشته می‌شود. در کتاب علی(ع) از خلفای این امت نیست...^{۳۷}

نتیجه:

بررسی زندگانی امام صادق(ع) به خوبی نشان می‌دهد که این تصور که امام صادق(ع) بیشتر یک شخصیت فکری و فرهنگی است و در عرصه سیاسی فعالیت چشمگیری ندارد، یک تصور نادرست و باوری دور از حقیقت است، زیرا امام با توجه به اوضاع و مقتضیات ویژه دوران خود به این تصمیم کلان سیاسی رسید که بهترین رسالت سیاسی در این برهه

عدم قیام مسلحانه در برابر حاکمان جائز و تلاش برای بیداری امت و آشنایی آنان با تعالیم ناب اسلامی است.

مهمترین راهکارهایی را که حضرت برای تحقق این استراتژی سیاسی در پیش گرفت عبارتند از:

۱. تقیه ۲. نهضت بزرگ تولید علم ۳. موضع‌گیری در مقابل خلفا و مبارزان سیاسی
۴. مبارزه با فرقه‌گرایی‌ها.

پی‌نوشتها:

۱. «سیری در سیره ائمه اطهار»، مرتضی مطهری، چاپ ششم (صدرا، قم) ۱۳۷.
۲. زندگانی تحلیلی پیشوایان ما، عادل ادیب، ترجمه اسدالله مبشری، چاپ نوزدهم (دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۸۲ش)، ص ۱۸۱-۱۸۲.
۳. کافی، ج ۲، ص ۲۴۲، نقل به مضمون و تلخیص.
۴. «صفحاتی از زندگانی امام صادق (ع)»، محمد حسین مظفر، ترجمه سید ابراهیم علوی، چاپ دوم (رسالت قلم، قم، ۱۳۷۳ ق) ص ۲۱.
۵. لا یتخذ المؤمنون الکافرین اولیاء من دون المؤمنین و من یفعل ذلک فلیس من الله فی شیء الا ان تتقوا منهم تقیه و یخدرکم الله نفسه والی الله المصیر.
۶. ر.ک: مجمع البیان، ج ۱، ص ۴۳۰.
۷. بحار الانوار، ج ۲، ص ۷۴.
۸. همان.
۹. همان، ص ۶۴.
۱۰. برگرفته از محبت تقیه از کتاب صفحاتی از زندگانی امام صادق (ع)، ص ۱۵۱-۱۶۴.
۱۱. الامام الصادق و المذاهب الاربعه، اسد حیدر، چاپ دوم (مکتبه امیرالمؤمنین، ۱۹۷۱م - ۱۳۹۲ق) ج ۳، ص ۲۸-۲۷.
۱۲. همان، ج ۴، ص ۹۲-۹۳.
۱۳. «الاغانی»، ابوالفرج اصفهانی، ج ۲، ص ۱۰۷ نقل از العقیده و الشریعه فی الاسلام، ص ۲۰۳.
۱۴. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۳۱۵.
۱۵. الامالی، طوسی، ج ۲، ص ۲۶۴.
۱۶. حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، رسول جعفریان، چاپ سوم (انتشارات انصاریان، قم، ۱۳۷۹ش) ص ۳۳۹.
۱۷. تاریخ جرجان، ص ۳۲۲، نقل از حیات فکری و سیاسی، ص ۳۲۲.
۱۸. رجال کشی، ص ۳۰۰.
۱۹. علل الشرایع، صدوق، ج ۱، ص ۱۲۷؛ بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۲۷۰.
۲۰. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۲۳.
۲۱. همان، ص ۴۸.
۲۲. رجال النجاشی، ص ۱۲.

۲۳. کافی، ج ۱، ص ۶۹؛ محاسن برقی، ج ۱، ص ۳۲۵؛ بحار، ج ۲، ص ۲۴۳.
۲۴. محاسن برقی، ج ۱، ص ۲۲؛ تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۹.
۲۵. کافی، ج ۱، ص ۶۹.
۲۶. تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۲۰۳.
۲۷. صفحاتی از زندگانی امام صادق (ع)، ص ۱۸۹-۱۹۰.
۲۸. همان.
۲۹. کشف الغمه، ج ۲، ص ۴۴۸.
۳۰. اصول کافی، ج ۲، ص ۵۶۳.
۳۱. تاریخ الفخری، ابن طقطقا، (دارصادر بیروت، ۱۳۸۶ ق) ص ۱۳۲.
۳۲. عیون الاخبار الرضا (ع)، چاپ اول (موسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۴۰۴ ق) ج ۱، ص ۲۲۵، باب ۲۵، ح ۱.
۳۳. قاموس الرجال، محمدتقی تستری، چاپ دوم (موسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعة المدرسين، قم العشره، بی تا) ج ۴، ص ۵۷۰.
۳۴. اختیار معرفه الرجال، طوسی، تحقیق حسن مصطفوی (دانشگاه مشهد، ۱۳۴۸ ش) ص ۲۸۵.
۳۵. مروج الذهب، مسعودی، ج ۳، ص ۲۶۹.
۳۶. سیری در سیره ائمه اطهار (ع)، ص ۱۳۰.
۳۷. ترجمه مقاتل طالبیین، (چاپخانه صدوق) ص ۲۲۱.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی